

چون رسد خانه نقاشی بخیر پیش
کردید (ما) خانه خود را خوب
چنان آرزوی از سوخ چندی بر سر
کل کند صبح فنام از دل غمنا خویش
جان من از غم جانانم چو آید
نکند زلف بکشد از پیش جلوه کرد
عبد سبب رفت می سال دیده شود
طوفانیت مباد کند بجز زندگی
قدم برون نهادهم ز پستان خویش
امروز نیست ما را با خلق خلقی بر سر
عفتت حسن یار بعین لاهوتی
در مقامی عمل بر آنم سدایر است
خاکستر بزم دایم از خوشتر خوشی

سوده لعل کند برده تصویر لبش
قانع چو کندم بدو بکشت از خوشی
که از زیر قبا چو کاشخه بر روی زمین
دارد این کدم و دوستی بسیار از خوشی
باشد این صورت بسبب صورت نقاشی
که در زبان طبع از شایسته بود
سازد بطاف ابرو پشت همیشه کش
از چهارم وجه طبع بروی آرزوی
سوار با چو نیکم ما خانه خویش
با دام ما کرد است ز خنده کل خوشی
باشد چون مرکز بر کار نور خوشی
پایم بکشت است ز آید زمین خوشی
یا قوه مالک است دارد ز آن خوشی

از لبه

از لبه شعاع خیزت در لبه میخاید
زاهد از مرغ ملک مو
بنی خنک است بکهار
باز دارد استیم بر موی چو پروانه قصی
کردم کردیدم چو حلقه پروانه درت
بهر روزی بقاری آسمن امروز نیست
عشق در هر جا که باشد جاف خود آید
کند ز خاطر مویم نقد ناله بلبل قرض
چی خوبون بلبل کیم ز زان کل قرض
که آتس کیم از برقی نقد دل قرض
نو کیم بتان کسوت
بعد تعالی قرض
بهر پیوسته زنگ تو کردی خط
بملکی ریشه دو اندت سزای خط
که سزد دور غایبان سواد خط
فکند مهره خال ترا بستن در خط
که روزگار بر وی کت در دفتر خط
که خوک زنگ ترا کند به ستر خط
منم که میدهم شفته کی بسبب قرض
ز بسوی بصیبت مرغ چمن کوفتارم
چراغ کشته خود را به کلیم بکشت
فغان ز زنگ
که میدهند لقای
بنای حسن تو در آن کوه از ستم خط
بموز کام مام بهار از قطر سس
بیاد ساده خداران چنان ز خود م
زمانه بازی دیگر بر دور کار آورد
ز رنگ زلف تو طومار خود هم بچید
ز سبب سبب آزار و جزیره خود آید

امشب